

داخل سافتمان که رفتم بابا جلوتر از ما رفت و ما به اتاقهای تعویض لباس رفتم
 مامان اول به دستی به موهای مدل مصری و های لایتش که تا روی شانه اش میرسد کشید
 ماکسی سبز رنگش که با پره‌های طاووس تزیین شده بود واقعا برازنده ی هیکل مایکنش بود
 و باعث شد بی اختیار در دلم اعتراف کنم که مامانم هنوز هم فوق العارست
 من شل طلایم را در آوردم و برای آفرین بار به سفارش های مامان مبنی بر سنگین بودن و متانت گوش کردم و بی هوسله
 وارد سالن شدم

وای ایثا جان

با صدای فریاد مهلقا که بیشتر شبیه قار قار کلاغ بود به سمتش برگشتم و مامان هم در آغوشش جای گرفت
 واقعا که حتی دنیای دوستیهای من و مامان متفاوت بود برای مامان شرط اول دوستی اصالت و پول بود و برای من مراسم و
 صفا

با این فکر پوزفندی زدمو به مهلقا فیره شدم در آن لباس پر از پولک و رنگارنگش یاد داستان کلاغی در لباس طاووس افتادم
 و پوزفندم عمیقتر شد
 مهلقا مرا هم در آغوشش فشرد و در گوش زمزمه کرد پقدر ناز شدی

ممنون... شما هم

حرفم را ادامه ندادم مقصودم این بود که بگم شما هم مثل بوقلمون شدید...ولی بیچاره اینگونه برداشت کرد که شما هم ناز
 شدید منظورم بود
 لبفندی دندون نما زد

مامان که تا میزی که بابا نشسته بود صد بار ایستاد و با شونهد نگر سلام و احوالپرسی کرد و من بیخیال دنبالش راهم افتاده بودم
 و عین لک لک سرم را بالا پائین میکردم و زبونمو آک بند نگه میداشتم
 تا بالاخره آتوسا چونمو دیدم کنار یه پسر فوشتیپ نشسته بود که همین که دیرمش یاد هنرپیشه های ایتالیایی افتادم
 پسر هم به سمتم برگشت و با دیدنم از جاش بلند شد و کنارمان آمد انگار نه انگار که آتوسای بیچاره با آن لباس دکلتیه
 کوتاهش داشت دو ساعت برایش فک میزد
 مامان با دیدنش گفت

وای آرشام جان.....فوبی فاله

اُ.....پس آرشام اینه استثنا مامان یه بار درمورد تیپ و قیافه سلیقتش با من یکی شد
مامان با فوشالی اونو تمویل میگردخت و من مشغول دید زدن آتوسا بودم که داشت از حرص منفجر میشد
پوزفندی به رویش زدم و رو به مامان گفتم

مامان من رختم پیش بابا تنواست

مامان عین ماست وا رخت و رو به من از اون افم عمیقا را کرد که معنیش این بود که فونه که رسیدیم پوستتو میکنم و فردا
همم با عباس آقا میری دانشگاه

اُ.....اینو اشتباه اومد فردا که پنجهشنس و کلاس ندارم

با این فکر نیشم باز شد که آتیش مامان شعله ورتتر شد و با حرص گفت
ملیسا جان ایشون آقا آرشامه پسر فواهر
برای این که کمی از گندی که زده بودمو ماست مالی کنم ،وسط حرف مامان پریدمو گفتم

وای شما آقا آرشامید پسر فواهر مهلقا جان.....واقعا که تعریفتونو فیلی شنیدم

نفس عمیق مامان نشان داد که از فید کردن پوستم گذشته
با لبفند گفت

من میرم پیش باباتبا اجازهتون آرشام فان

رو به من چشمک نامسوسی زد و رخت
رو به آرشام که به من فیره شده بود گفتم

.... لطفا چند دقیقه منو تحمل کنید تا این مامانم بی خیال من بشه و بعد

متوجه منظورتون نمیشم

لبفند نازی زدم و گفتم

بریم اونجا بشینیم تا کامل توضیح بدم

به میز دو نفره گوشه سالن اشاره کردم همراه آمد و از جلوی دیدن های پر فشم آتوسا گذشتیم و به میز مورد نظر رسیدیم
صندلی رو برام جلو کشید

اصلا از این سوسول بازی ها فوشم نمیامد برای همین میز را دور زدیم و روی صندلی مقابلش نشستیم
در حالی که با تعجب نگاهم میکرد فودش روی صندلی نشست
سریع آنپه را در مغز فندرقیم میگذشت به زبون آوردیم

بین آرشام.....میدونم پیش فودت فخر میکنی دیوونم...ولی من کلا از این شعارهای فرست لیدی و صندلی عقب
کشیدنو در ماشینو باز کردنو چه میدونم هر کاری که احساس کنم بین دفترا و پسرا فرق هست فوشم نمیاد...اگی؟

منتظر جوابش نشدمو ادامه دادم

و اما برای این بهت گفتم بیا اینجا که راحت حرفامو بهت بزنم.....مثل اینکه مامان من و قالمه مولقات واسه ما دوتا نقشه
های فراوون در سر دارند.....نمیفواام امشب دل کوپولوشون بشکنه میفومی که
من اهل ازدواج و این حرفا نیستم و به قول بچه ها ؛ منظورم دوستامند دهنم هنوز بوی شیر میره.....شما هم که سنی ندارایی
.....فعلا باید از زندگی مجردیت استفاده کنی

مثل اینکه فیلی تند رفتم بیچاره با دهن باز نگاهم میکرد پشماشم مثل دوتا گردو شده بود
انگار زبونش موش فورده بود چون فقط نگاهم میکرد و حرفی نمیزد نفس عمیقی کشیدمو گفتم

من دیوونه نیستم اینطوری نگاه میکنی.....فقط یکم رگم

از بهت در آمد و لبفندی زد و گفت

فقط یکم...جالبه

و بلند زد زیر فنده انقدر فندید که اکثر مومنانها سرشان صد و هشتاد درجه چرخید و او به ما خیره شدند
با حرص گفتم

زهر مار مگه واست بچوک گفتم

از بس فندیده بود اشک قطره قطره از پشمانش میپکید و او بریده بریده گفت

وای... خدا مردم از فنده... دختر تو فوق العاده ای

انقدر فندید تا آفر معلقا هم کنارمان آمد و در حالی که به فنده های آرشام که به خاطر بد و پیراهنهای من کمی ولمش کم شده
بود میفندید گفت

قاله جان پاشید با ملیسا یه خوردی نشون بدید و به پیست رقص اشاره کرد

آخ قریون دهنه یه دفعه تو عمرش یه پیشنهاد درست حسابی داد

اولا من فیلی عاشق رقص بودم و دوما این بویه فوکولی که داشت با دستمال اشکهایش را پاک میکرد فنده اش قطع میکرد

همزمان با هم از جا بلند شدیمو به سمت پیست رفتیم

زیر گوشش گفتم

واقعا الکی فوشیا

اونم گفت

بیا بریم تا دل کوچولو نشون نشکسته

و دوباره هر هر کرد

با حرص گفتم

سرفوش...رو آب بفندی

شانس فوبم همین که رسیدیم وسط آهنگ لایو مهرزاد و پفش کرد

امشب تو مهمونی روبرومی تو فاز رقصم دل میفوار پیام ماچت کنم ازت میترسم آره..... حالا یکی بیاد منو کنترل کنه

به قول کورش جمع کنه

کلاس، رقصهای متعددی که مامان واسه کلاس گذاشتن فرستاده بودم فیلی فوب بود به طوری که الان من یک رقصنده حرفه ای بودم

آرشام کم نمیآورد و منو همراهی میکرد

رقصمون که تموم شد مهلقا خودش را انراقت وسطمونو گفت

وای فدا عالی بود انگار ماهها با هم تمرین داشتید ؛ بعد منو آرشامو توف مالی کرد و رفت

زیر لب گفتم

فدا خانوادگی شفاتون بره

آمین

به پهره فندان آرشام نگاه کردم و گفتم

فوب آقای دکتر من دیگه میرم پیش مامانم

امیدوارم دفعه اول و آفری باشه که زیارتتون میکنم

باز فندید و گفت

میبینمتون

فدا نکنه.....بای هانی

به سمت میز مامان بابا رفتم مامان که مشغول صحبت با یه خانم تپل بود و بابا هم طبق معمول با شوهر مهلقا خانم مشغول به لاف زدن از تبارتاشون بودم

سلامی کردم که یعنی من اومدم یکی بلند شه من باش رو صندلی بشینم اما انگار نه انگار

منم رفتم به صندلی بیارم

از دوستای مامانم تا هر مرگ متنفر بودم یک مشت آدم تپملاگرای افاده ای و در عوض مامان هم از دوستای من بیزار کوروش که به قول مامان سرش به تنش می ارزید و مال به فونوواره پولدار بود و از قضا مامانش با مامانم دوست بود، متنفر بود

آه با دوستانم میدیدم، فر بیار و باقالی بار کن تا دو روز زندگی به کامم زهر میشد

اما من عاشق دوستانم بودم و مامانم هم ایضا

در همین فکر بودم که سروش طبق معمول فودشو نفود هر آشی کرد و کنارم آمد و گفت

نبینم تنها نشستی فوشکله مگه سروشت مرده

یهو با هیجان گفتم

واقعا

چی؟

همین که سروش مرده

افماشو تو هم کشید و گفت

هنوز این زبونت مثل نیش ماره؟

آره ..هانی ...می فوای دوباره نیش بزنم

میدونی گاهی وقتا آرزو میکنم که لال بشی اون وقت با این چهره فواستی تری

فوبه ...فوبه ...آرزو بر جوانان عیب نیست

سروش با حرص از من جدا شد و رفت

کنه

باز چهره شده ؟

وای کورش چونم تو اینجا چه میکنی؟

کی اومدی من ندریمت ؟

لوه پیاره شو با هم بریم

لول دیننه من دلان رسیدم... دوم دیننه مگه میشه مامانک به مهمونی بره که مامان من نباشه

...سوم دیننه چی شده شرم کورش چونت؟؟؟؟؟؟؟؟

آ...قربون دهنه همون کوری بهتره هم من راحتتر تلفظش میکنم...هم تو باهش آشنایی داری و گوشت

ضیلی خوب بابا...اونوقت تعجب کردم گفتم به ملیساک دیننه که حالا مطمئن شرم

ضود بی لیاقتی

بوش نزن عزیزم... پوستت بوش میزنه

بی ضیال گفتی چرا لامشب دیننه خوشکل کردی؟ میفولد کار دست دل پسردی مردم بدی؟

برو بابا دلت فوشه مامانم گیر سه پیچ داد

بی ضیال بیا بریم با هم بترکونیم

همراهش دوباره به سمت پیست رفتم و با هم شروع به رقصیدن کردیم

توی رقص وقتی با آهنگ به چرخ خوردیم آتوسا را دیدم که با آرشام مشغول رقص بود و پوری آرشام را تو بغل گرفته بود انگار

دزد گرفته

انگار آرشام تازه منو دیده بود که با افم نگاهم کرد و باز دل آتوسا را شکوند و به سمتم اومد

به من که رسید گفت

ملیسا جان معرفی نمیکنی

و با سر به کورش اشاره کرد

گفتم

ایشون کورش جان هم کلاس و دوست بنده هستند
کورش ایشونم آقا آرشام پسر فواهر مهلقا فام هستند

کورش دستش را دوستانه فشار داد و گفت

از آشناییتون خوشبختم

آتوسا بدون اینکه به من نگاه کند خودش را انداخت وسط ما و گفت

آرشام... عزیزم اینجا جای رخصه بیا بریم به... آرشام بدون توجه به بقیه حرفهایش گفت

میاید بریم بشینیم

برای ضایع شدن بیشتر آتوسا گفتم

البته و هر سه به سمت میزهای ته سالن رفتیم در کمال تعجبم آتوسا از رو نرفت و همراه ما آمد

کورش آدمی بود که سریع با همه صمیمی میشد

دقیق بر عکس من سریع با آرشام رفیق شد و همان موقع یه پیامک برایش اومد که باز یه موضوع جدید برای معرکه گیری

دستش داد

پیامش را سریع فوندم و گفتم

و ده آرشام گوشرکن

مزیت مذکر بودن

دختر نیستید - یک

دو - همیشه خودتون هستید _ صد مدل آرایش نمی کنید

سه - فقط شما می تونید رئیس جمهور بشید

چهار - فقط شما می تونید برید ورزشگاه آژارد و فوتبال ببینید

پنج - براد دعوا کردن به بابا یا داداش بزرگتر اصحاب ندارید

شش - تو لاتو بوس جای بیشتر نسبت به دختره دارید

هفت - در کمتر از ده دقیقه می تونید دوش بگیرید

هشت - هر جور که حال کنید لباس می پوشید

نه - در کمتر از 2 دقیقه لباس می پوشید و آماده می شید

ده - و مهمتر از همه دینتو شما هیچ وقت نمی ترسید

هر هر

زهر مار اصلا جالب نبود. میدونی چیه شما پسرا فیلیم دلتون بفواد مثل ماها باشید
دخترها فودشونو فوشگل می کند چون خوب فهمیده که چشم پسرا ، تکامل یافته تر از مغز اوناست

لوه لوه زیر ریپلم صرف بزنی بفصم

موم نیست

تو همیشه نفوم بودی

مرسی.....ولی لز تو عاقلترم

کوری جون.....پسرم تو دوباره جوش آوردی.....جوش میزنیا

آرشام به حرفهای ما میفندید

هر دو به سمتش برگشتیم و گفتیم

چته مگه داریم جوک میگی

نه.....ولی ملیسا تو خیلی با حالی

کوروش با حرفش گفت

زهر مار من جوک برداشتروندمو با این ورپریده دهن به دهن گذاشتم اونوقت ملیسا

با حال شد

آتوسا که تا ان موقع خیلی جلوی خودش را گرفته بود حرفی نزنه از جا بلند شد و گفت

آرشام جان من برم کنار مامانم تنهاست

آرشام سری تکان داد و آتوسا با نگاهی ففن به من دور شد

آره برو قاله قبرون قدرت.....فوصلتو من یکی ندارم

آرشام گفت

واقعاً که فیلی رکی

کوروش با فنده گفت

تازه کباشو دیدم ملی در نوع خود بی نظیره مثل به گورض که راه

راه نباشه

فنه عزیزم تو هم مثل به الاغی که صدای کلاغ میده هستی

اصلاً شعر معروف کوری کلاغه با ملاقه زد تو سر خود الاغش در وصف تو بود بی نظیرم

آرشام رو به کوروش که قصد جواب دادن به مرا داشت گفت

بسه تو را خدا ... تا صبح اینجا بشینیم شما با هم کل کل میکنید

کوروش گفت

امروز ملی حالونو گرفته باید به جورے حالشو بگیرم

و قضیه کلاس امروز و دور زدن استاد را برایش تعریف کرد

آرشام در تمام مدت فقط قهقهه زد به قدری که من از دستش حرصی شدم و پیش مامان رفتم